

He viewpoint of the Mojahedin Organization of the Islamic Revolution on the political guardianship of the Faqih

Hamid Jafari

Graduated from Imam Khomeini and Islamic Revolution Institute, Tehran, Iran
h.jafari848586@gmail.com

Article Info	Abstract
<p>Received: 17 May 2023</p> <p>Accepted: 30 October 2023</p>	<p>The Mujahideen revolutionized an Islamic coup, political, systemic, and ideological, in the year 1979, when Haftar's alliance was defeated by Mubariz, an absolute Pahlavi government was established. This phrase is like “Budand” from Mansourun, “Unitarians”, “Tawhidi Saf”, “One Nation”, “Falah”, “Tawhidi” Badr, and “Falaq” in the form of “Budand”. Antesabi is a general jurisprudence person ». This is the type of government of a religious jurist who has been appointed as a deputy to the Imam of the past. Members of Sazman Maaqid Boudand Duran Ghaybat Imam Dawazdham Shaayan Faqih and “Guardian” appointed Shaddah Duran Islam Mai Bayist, his reign is the house of government with all the requirements of that Bashid. This is a political blunder. The concern of officials in an “Islamic republic” system is the legitimacy of a jurist like this in the past As long as this is the Islamic Republic's project, we have no choice but to do so. In this world, this is the trend of Islam in terms of the concept of democratization. This is the basis of democratization and leniency in times of political dissent, but there is a saying that this is important to end Islam. “Front line” is the main feature of the public sector in Canada. It is a statement of the universality of the religion of Islam at the heart of this period, and it is forbidden to say that “the seriousness of religion and politics” is not the same as the foundation of my thoughts and formations in the East and West of India. Here is the evidence of Sasman, the presence of liberal Nerohai in the “Coup Shura” after denying his Kurdishness, and the removal of the news that she was a political party in the revolution after the coup d'état. This is a descriptive-analytical investigation and the basis for reading and writing it.</p> <p>Keywords: Mojahedin Organization, Islamic Republic, Velayat Faqih, Khomeini, Democracy</p>

دیدگاه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در مورد ولایت سیاسی فقیه

حمید جعفری

فارغ‌التحصیل دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی (گرایش جامعه‌شناسی)، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب

اسلامی، تهران، ایران

h.jafari848586@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>تاریخ دریافت: ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۲</p> <p>تاریخ پذیرش: ۸ مهر ۱۴۰۲</p> <p>صفحات ۸۰ - ۴۹</p>	<p>سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی قائل به نظریه «ولایت انتصابی عامه فقیه» بود و اعضای آن معتقد بودند در دوران غیبت امام دوازدهم، فقیه و «ولی امر» تعیین شده می‌بایست عهده‌دار حکومت با تمام لوازم آن شود. از دید این گروه، همه مسئولین در نظام «جمهوری اسلامی» مشروعیت خود را از ولی فقیه - که در آن زمان آیت الله خمینی بود - می‌گیرند و اگر تأییدیه و نظر مثبت ولی فقیه نباشد، هیچ کدام از ارگان‌های جمهوری اسلامی مشروع نخواهند بود. در همین راستا، این گروه اسلام‌گرا نه تنها با مفاهیمی مانند دموکراسی، آزادی‌های دموکراتیک و اصل تساهل در زمینه‌های سیاسی مخالفت می‌کرد، بلکه قائل به این مهم بود که تنها اسلام‌گرایان «خط امامی» می‌بایست در عرصه عمومی فعالیت کرده؛ چرا که آن‌ها قائل به جامعیت دین اسلام در همه عرصه‌ها و نهی‌کننده از «جدایی دین از سیاست» هستند و هیچ‌گونه وابستگی فکری و تشکیلاتی با شرق و غرب ندارند. به همین دلیل، سازمان حضور نیروهای لیبرال در «شورای انقلاب» را نفی کرده و خواستار حذف آن‌ها از سپهر سیاسی در دوران بعد از انقلاب شد. روش پژوهش این تحقیق توصیفی-تحلیلی و بر اساس مطالعه کتابخانه‌ای است.</p> <p>واژگان کلیدی: سازمان مجاهدین، ولایت فقیه، امام خمینی، دموکراسی.</p>

سازمان مجاهدین انقلاب تنها گروهی بود که در کنار مشی سیاسی، دارای مشی نظامی و عقیدتی هم بود و حتی قبل از موجودیت حزب جمهوری اسلامی به فعالیت در راستای آنچه «اهداف انقلاب اسلامی» می‌خواند می‌پرداخت. این سازمان از هفت گروه سیاسی- نظامی به نام‌های توحیدی صف، امت واحده، منصورون، موحدین، فلاح، توحیدی بدر و گروه فلق تشکیل شده بود تا بتوانند تحت هدایت آیت‌الله خمینی به اهداف ذیل تحقق ببخشند. مهم‌ترین اهداف عبارت بودند از:

الف. پیروی از اسلام اصیل و خالص؛

ب. پذیرش رهبری آیت‌الله خمینی براساس اصل ولایت سیاسی فقیه با هدف پاسداری،

تداوم و گسترش انقلاب اسلامی در ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی؛

ج. مقابله با گروه‌های مخالف «خط امام» به‌ویژه سازمان مجاهدین خلق (سعیدی)، ۱۳۸۵:

(۷۸).

اما اشتراکات این گروه‌ها که رگه‌های فکری متفاوتی از هم داشتند کلی‌تر از آن بود که بتواند سازمان را از لحاظ ایدئولوژیک و فکری یکپارچه نگه دارند. نهایتاً موضوعات مهمی مانند میزان مشروع دخالت اقتصادی حکومت اسلامی در جامعه، چگونگی رفع تنگ‌دستی تنگدستان و مناقشه بر سر درجه و میزان اختیارات نماینده آیت‌الله خمینی؛ یعنی آیت‌الله راستی کاشانی در سازمان، منجر به جدایی تعداد زیادی از اعضاء در زمستان سال ۶۱ شد؛ اما از آنجا که اعضای سازمان در مورد رهبری آیت‌الله خمینی در نظام تازه تأسیس اتفاق نظر داشتند، پرسش اصلی ما در این تحقیق این مهم است که حکومت مشروع و مطلوب ازدید

سازمان چه نوع حکومتی است؟ و این نوع حکومت تا چه میزان قائل به اصل آزادی سیاسی و تساهل در حوزه عمومی است؟

با بررسی مواضع فکری-سیاسی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که همه گرایش‌های سیاسی در سازمان، قائل به نظریه «ولایت انتصابی عامه فقها» بودند و مشروعیت ولی فقیه را نه ناشی از رأی شهروندان، بلکه معتقد بودند فقها مشروعیت سیاسی خود را از ائمه شیعه می‌گیرند و همه دست‌اندرکاران دولت در نظام اسلامی در صورتی حق دخالت در امور مردم را دارند که مورد تأیید ولی فقیه زمان خود باشند.^۱ تبعات چنین اندیشه‌ای حذف کسانی است که مانند آن‌ها فکر نمی‌کنند؛ چرا که سازمان قویاً معتقد بود به غیر از جریان اسلام‌گرا که به «خط امام» مشهور بودند هیچ کدام از گروه‌های دیگر مانند جبهه ملی، نهضت آزادی و... حق فعالیت در شورای انقلاب و درمجموع سپهر سیاست ایران را ندارند؛ چرا که قائل به حاکمیت مطلق اسلام و اصل اساسی ولایت فقیه نیستند. اهمیت این پژوهش نه تنها از این جهت است که ما را با مباحث فکری سازمان اسلام‌گرایی (که سیاسی و نظامی بود) آشنا می‌کند، بلکه با بررسی این گونه گروه‌های سیاسی می‌توان با تأمل بیشتری در مورد موارد وحدت نظر و اختلاف عقیده میان جریان‌ها و گرایش‌های فکری اسلام‌گرایان اظهار نظر کرده و در نهایت، با واکاوی اصولی چنین موضوعاتی ریشه‌های به وجود آمدن دو جریان سیاسی عمده در اواخر دهه ۶۰ و دهه ۷۰ که به نام «اصلاح‌طلب» و «اصولگرا» شناخته می‌شوند را با تأمل بیشتری مورد بررسی قرار داد.

۱. هرچند در دهه ۷۰، وقتی اعضای جناح چپ سازمان را احیا کردند دیگر قائل به مشروعیت صرفاً الهی فقیه نبودند و تأکید داشتند فقیه که دارای رأی اکثریت باشد می‌تواند بر مردم در چهارچوب قانون اساسی حکومت کند.

۱. پیشینه تحقیق

تنها دو اثر هست که به این سازمان پرداخته است؛ اولی کتابی است با عنوان **سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی** اثر مهدی سعیدی که سعی دارد شرحی از چگونگی شکل‌گیری سازمان توسط هفت گروه را در اوایل انقلاب و فعالیت‌های آن‌ها قبل از انقلاب را نشان دهد و در کنار آن، صرفاً به صورت توصیفی و فیش‌برداری بعضی از بیانیه‌های غالباً با اهمیت را در اثر خود آورده است. دومین اثر که مقاله است از آن جلیل درویشی با عنوان «سیر اجمالی در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» است که سعی نموده با نگاهی مختصر و بدون توضیح از اندیشه و فکر سیاسی این سازمان، صرفاً توصیفی به تغییر دیدگاه سه نفر از اعضای جناح چپ سازمان با سازمانی که در دهه ۷۰ تشکیل شد در مورد منبع مشروعیت ولایت فقیه پرداختد؛ اما تفاوت عمده این پژوهش آن است که نه تنها اصولاً مقایسه‌ای با سازمان جدید انجام نمی‌شود، بلکه با واکاوی اندیشه سیاسی همه اعضای سازمان قبلی در مورد حکومت مطلوب شیعه و مبانی آن و از همه مهم‌تر تبعات سیاسی این دیدگاه در عرصه عمومی و سیاسی به آن پرداخته خواهد شد.

۲. تعریف مفاهیم

۲-۱. نظریه ولایت انتصابی فقها

نظریه «ولایت انتصابی عامه فقها» مبتنی بر این اصل مهم است که فقها به صورت عام از سوی ائمه منصوب شده‌اند و حق سرپرستی و تدبیر امور عمومی تمامی جهان را از سوی شارع دارا هستند.

۲-۲. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

این سازمان از هفت گروه با نامه‌ای توحیدی صف، امت واحده، منصورون، موحدین، فلاح، توحیدی بدر و گروه فلق تشکیل شده بود که بتوانند تحت هدایت آیت‌الله خمینی به اهداف ذیل تحقق ببخشند که مهم‌ترین اهداف آن‌ها عبارت بودند از: الف. پیروی از اسلام اصیل و خالص؛ ب. پذیرش رهبری آیت‌الله خمینی براساس اصل ولایت سیاسی فقیه با هدف پاسداری، تداوم و گسترش انقلاب اسلامی در ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی؛ ج. مقابله با گروه‌های مخالف «خط امام».

۳. مبانی نظری

۳-۱. تبیین نظریه حکومت ولایی

نظریه «ولایت انتصابی عامه فقیهان» بر این اصل متمرکز است که جوامع انسانی بدون نصب رهبر الهی - سیاسی به سعادت نخواهند رسید و ائمه شیعه علما را نه تنها در امور حسیه و قضاوت، بلکه در تدبیر امور عمومی و سیاست از جانب خود وکیل قرار داده‌اند تا جانشینان آن‌ها باشند. در این نظریه اصل عدم ولایت است و ولایت بالاصاله از آن الله است و خداوند پیامبر (ص) را به ولایت و تدبیر امور سیاسی امت منصوب نموده است و سپس این امر مهم به امامان دوازده گانه شیعیان رسیده است و علما هم جانشینان بلافصل ائمه شیعه در «دوران غیبت» هستند (کدیور، ۱۳۸۳: ۸۰-۸۳). حوزه ولایت در این نظریه، امور عمومی و سیاسی جامعه است. از آنجا که شرط تصدی منصب حکومت، فقاقت و اجتهاد است مردم در این حوزه به‌عنوان مولی علیهم شناخته می‌شوند و حق دخالت در امور عمومی را بدون اذن «ولی امر» ندارند (جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۱۷۸-۱۵۸). مردم در شئون سیاسی و امور عمومی و مسائل

اجتماعی مرتبط با حکومت، ناتوان از تصدی و فاقد اهلیت در امور عمومی هستند. فقیهان عادل در تدبیر امور سیاسی و مدیریت اجتماعی جامعه اسلامی به علت اطلاع از ابعاد مختلف شریعت، ملکه اجتهاد و فقاہت دارای امتیاز، توانمندی و قابلیت شرعی هستند (کدیور، ۱۳۸۳: ۸۴). مردم به‌عنوان مولی علیهم هرگز در نصب و عزل ولی فقیه هیچ دخالتی ندارند. فقیهان از سوی شارع نصب شده‌اند و با از دست دادن صفات عدالت یا فقاہت، خود به خود عزل می‌شوند. مردم بلاواسطه یا با واسطه نمایندگانشان، حق دخالت در اعمال ولایت یا نظارت بر اعمال حاکم اسلامی را ندارند. «حکومت ولایی» یعنی حکومتی که متصدی امور عمومی جامعه از سوی شارع به ولایت بر مردم نصب (نه انتخاب) شده باشد. ولایت فقیهان بر مردم قهری می‌باشد و نه انتخابی و در صورتی که شرایط مهیا حکومت آن‌ها فراهم شود، موظف‌اند تصدی امور سیاسی و شئون عمومی جامعه را به عهده بگیرند. در سوی مقابل، مردم می‌بایست ولایت اولیای شرعی خود را بپذیرند و از آن‌ها اطاعت کنند. ولایت فقیهان، عامه است؛ یعنی همه مردم جهان را شامل می‌شود و مخصوص شیعیان و مسلمانان نیست. ولایت فقیهان عادل بر مردم دائمی است، نه موقت و تا زمانی که فقیه حاکم، عدالت را رعایت کرده باشد و در مقابل دستورات دینی خاشع باشد، این ولایت استمرار دارد؛ لذا محدودیت زمانی ولایت شرعی جایز نیست؛ چرا که اگر کسی ولایت دارد، همواره ولایت دارد والا ندارد. ولایت فقیهان عقد نیست تا با شرط ضمن عقد مقید به شرایطی مانند التزام به قانون اساسی شود. این ولایت در سعه و ضیق تنها تابع جعل جاعل است نه مقید به خواست و رضایت مردم. مقصود از نصب در اینجا نصب خاص (نصب شخص خاص به‌عنوان ولی امر مردم) نیست، بلکه مراد نصب عام است؛ یعنی نصب همه حائزین شرایط (فقاہت، عدالت و تدبیر) به منصب ولایت. در این تئوری دولت همه فقیهان عادل ولایت فعلیه دارند و از حیث

نصب هیچ فقیه عادل بر فقیه عادل دیگر برتری ندارد. هر فقیهی که شرایطی مانند فقاقت، عدالت، شیعه دوازده امامی بودن، مرد بودن، تدبیر و کاردانی، حلال زاده بودن را داشته باشد منصوب امامان است. ضمناً فقیهان بر یکدیگر ولایت ندارند. با توجه به این مهم که اصل حکومت تعدد برنمی‌دارد و از طرف دیگر تعداد فقهای حائز شرایط معمولاً بیش از یک نفر می‌شد با کمک یکی از دو روش زیر ولی فقیه حاکم تعیین می‌شود:

۱. در صورتی که در میان فقیهان، فقیهی افضل علماً شناخته شود؛ او به اجبار می‌بایست مسئولیت حکومت را به عهده بگیرد؛ ۲. در صورتی که علماً در تشخیص فقیه افضل به اجماع نرسند، گروهی از فقیهان مجلسی را تشکیل داده و با رأی اکثریت «ولی امر» را تعیین می‌کنند. با توجه به سبقت فقیه کشف‌شده در اعمال ولایت دیگر فقیهان مجاز به مداخله در امور عمومی نیستند. در تعیین ولی فقیه حاکم نمی‌بایست به انتخاب مردم رجوع کرد؛ چرا که فقها منصوب امامان هستند و مردم در این مهم ذیحق نیستند. نصب و عزل ولی فقیه حتی در اختیار دیگر علما [مانند مجلس خبرگان] نیست؛ در صورتی که ولی امر، شرایط فقاقت و عدالت را فاقد شود خبرگان کشف می‌کنند که وی توسط خداوند و ائمه عزل شده است. فقیه حاکم منشأ مشروعیت نظام اسلامی است و همه نهادهای حکومت از جمله قانون اساسی [مشورتی] مشروعیت خود را از او می‌گیرند. حاکم تنها در برابر خدا مسئول است و هیچ نهاد بشری نمی‌تواند بر او نظارت کند. در این تئوری دولت، مهم‌ترین شرط اداره عمومی جامعه و برنامه‌ریزی‌های کلان فقاقت است. هرچند ولی امر در صورت صلاحدید می‌تواند در تنظیم امور اجتماع با کارشناسان و متخصصان هر فنی مشورت کند، اما هر تصمیمی می‌بایست با مبانی دینی و فقهی سنجیده شود؛ چرا که مهم‌ترین مفروض این نظریه این همانی میان احکام دین و سیاست است. قلمرو حکومت اسلامی در این نظریه مسائل حکومتی،

عمومی و اجتماعی است. فقیهان در این دیدگاه اختیارات مطلقه ندارند؛ بلکه تنها در چهارچوب احکام اولی و ثانویه می‌توانند حکم بدهند. اختیارات فقیه حاکم محدود و مقید به احکام فرعی الهیه است و در صورت نقض این مهم شخص حاکم صلاحیت حکومت کردند را از دست می‌دهد (کدیور، ۱۳۸۳: ۹۶-۸۴). به طور مثال آیت‌الله خمینی در باب محدود بودن حاکم اسلامی به شرع اصطلاح «ظل الله» را توضیح می‌دهد و می‌گوید:

در اسلام حکومت حکومت قانون است. حتی حکومت رسول الله، حکومت امیر المؤمنین - سلام الله علیه - حکومت قانون است... حتی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - رأیی نداشتند. رأی، رأی قرآن بوده است، وحی بوده است. هر چه می‌فرموده است از وحی سرچشمه می‌گرفته است... حکومتهایی که حکومت اسلامی هستند آنها تابع قانونند... حکومت، حکومت الله است، حکومت قانون است (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۸: ۲۸۲-۲۸۱).

همان‌طور که در بالا توضیح دادیم مردم در «حکومت ولایی» نمی‌توانند در انتصاب فقیه و حتی نظارت بر او نقشی داشته باشند. علت این مهم به انسان‌شناسی این تئوری برمی‌گردد، چراکه از دیدگاه نظریه‌پردازان این نظریه، فلسفه جعل ولایت، نقص مردم [مولی‌علیهم] در تشخیص مصلحت خود و عدم توانایی آنها در تدبیر مسائل عمومی - سیاسی خود است. به‌عنوان مثال آیت‌الله خمینی به‌صراحت در کتاب ولایت فقیه می‌گوید:

«ولایت فقیه» از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد (امام خمینی، ۱۳۹۴: ۵۱).

آیت‌الله مطهری هم هرچند خود قائل به نظارت فقیه نه ولایت بودند؛ اما در توضیح حکومت ولایی می‌گویند:

قهرأ حکومت ولایت بر جامعه است، نه نیابت و وکالت از جامعه. فقه هم همین مسئله را به‌عنوان ولایت حاکم مطرح کرده است، از نوع ولایتی که بر قصر و غیب دارد (مطهری، ۱۳۶۸: ۱۵۳).

از مهم‌ترین قائلین به این حکومت می‌توان از صاحب **جواهر**، آیت‌الله بروجردی، گلپایگانی و آیت‌الله خمینی تا اواسط حکومتش نام برد.

۲-۳. ویژگی‌های حکومت دموکراتیک

طبیعتاً نظام دموکراتیک از لحاظ مبانی تفاوت آشکاری با نظام ولایی دارد؛ چرا که شهروندان در حوزه عمومی برابر هستند و می‌توانند مسئولین قوه مجریه و مقننه را خود انتخاب کنند؛ و تفاوتی از این لحاظ میان شهروندان و مسئولین نیست؛ چرا که خود مردم می‌توانند مسئول شوند. در حکومت دموکراتیک اصل تفکیک قوا وجود دارد و همه مسئولیت‌ها را در اختیار یک نفر یا یک قوه قرار نمی‌دهند. دوره مسئولیت هم محدود است و شهروندان از طریق جامعه مدنی حق نظارت و عزل نخبگان حاکم را دارند. در دموکراسی نسبی‌گرایی بیشترین امکان تحقق را دارد و نزدیک‌ترین نظام سیاسی به ارزش‌های تساهل‌آمیز از آن نظام‌های دموکراتیک است. در دموکراسی برخلاف حکومت ولایی تفاوت حقوقی میان شهروندان و علما وجود ندارد و پنجره قدرت سیاسی بر روی همه مردم باز می‌باشد. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۷۱-۲۴۱). اصل در حکومت دموکراتیک اصالت قرارداد میان مردم است، درحالی‌که در نظام ولایی حکم خدا اصل حکومت و صاحب حکومت را مشخص

کرده است و مردم بدون اذن ولی فقیه حاکم نمی‌توانند در امور عمومی مشارکت داشته باشند (کدیور، ۱۳۸۰: ۲۰۶-۲۰۹).

۴. حکومت مشروع از دیدگاه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

نگاه سازمان به «حکومت مطلوب» تمام ویژگی‌های نظریه «ولایت عامه فقیهان» را دارد؛ چرا که نه تنها قائل به این اصل اساسی است که فقها جانشینان بلافصل امامان شیعه هستند، بلکه نقش مردم و نمایندگان آنها را در تعیین «ولی امر» انکار کرده و صرفاً خواستار بیعت شهروندان با ولی فقیه حاکم هستند. سازمان در این زمینه در کتاب **ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا** بعد از آنکه انسان را موجودی انتخاب‌گر و کمال‌جو دانست، معتقد است که انسان‌ها به علت کمبود منابع و افزایش جمعیت با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شوند. در چنین شرایط ازهم‌گسیخته‌ای است که خداوند دین را به‌مثابه یک سیستم، شامل ارزش‌ها و قوانین که منطبق با فطرت ثابت انسان است در جهت هدایت او و نفی شرک و کفر می‌فرستد. از دیدگاه سازمان «رسولان حامل پیام الهی و رهنمودهای آسمانی چه با کتاب و چه بی‌کتاب ظهور کردند تا بانگ توحید را بر پیکر مستکبرین فروکوبند و مردم را از دست آنها نجات دهند» (سازمان مجاهدین انقلاب، ۱۳۵۹: ۷-۴). از دید سازمان حرکت انسان‌ها با وحی و هدایت الهی شکل گرفته است و هرزمانی با توجه به شرایط زیست، رشد فکری و مصلحت مردم، پیامبرانی ظهور می‌کنند تا سعادت انسان‌ها را تداوم بخشند. درنهایت هم خداوند «کامل‌ترین قوانین را در رابطه با کلیه احتیاجات و ابعاد معنوی و مادی انسان را در قالب یک نظام منسجم در اختیار انسان قرار داد و پیامبر اسلام سعی کرد در مدت ۲۳ سال احکام خدا را پیاده و اجرا کند» (سازمان مجاهدین انقلاب، ۱۳۵۹: ۹-۱۰). در ادامه این کتاب که دیدگاه سازمان را در

مورد بهترین حکومت ممکن الهی تشریح کرده است تصریح شده است که حکومت پیامبر در این دوران محدود نمی‌توانست تمامی احکام و ابعاد کتاب آسمانی قرآن را تبیین کند؛ در نتیجه ضرورت امامت به‌عنوان ادامه‌دهندگان راه انبیا ضرورت پیدا کرده است. رسالت ائمه از دید این گروه سیاسی-مذهبی این مهم بوده است که با تشریح مفاهیم کلی دین و نشان دادن «انسان تمام‌عیار توحیدی» در ایجاد یک حکومت دینی همت بگمارند (سازمان مجاهدین انقلاب، ۱۳۵۹: ۱۲-۱۱).

۱-۴. حکومت فقها استمرار حرکت انبیا

از دید سازمان بعد از غیبت امام دوازدهم، مسئولیت هدایت مردم و ایجاد حکومت اسلامی بر عهده فقها و علما است؛ چراکه آن‌ها هم وظایف مشترکی با پیامبران و امامان دارند. از آنجاکه از دید این گروه، دین اسلام جامع و کامل است و حکومت اسلامی فرازمانی و مکانی است، امکان ندارد که اسلام برای «دوران غیبت» نظام مشخصی را تعیین نکرده باشد؛ چراکه حکومت الهی برای دوران خاصی نیست و برای همه دوران‌هاست. سازمان، با استناد به «منابع اصیل مکتب و احادیث معتبر رسالت حکومت در زمان غیبت بر عهده فقها و علماء امت‌اند» با ایجاد چالش و پرسشی در این زمینه معتقد است:

بعد از تشکیل حکومت خدا توسط پیامبر و امامان و غیبت آخرین معصوم، ضرورتاً حکومت خدا باید توسط آگاه‌ترین و صالح‌ترین افراد مکتب به وجود می‌آید تا خط ولایت و حکومت انبیا استمرار یابد. این افراد چه کسانی هستند؟ این افراد فقها و علماء امت‌اند و وارث و امین انبیا هستند (سازمان مجاهدین انقلاب، ۱۳۵۹: ۱۲-۱۱).

سه اصل اساسی که حکومت اسلامی چه در دوران حکومت معصوم و چه در دوران غیبت بر عهده حاکم اسلامی است عبارت‌اند از: الف. ضرورت برپایی حکومت دین؛ ب. مبارزه با ستمگران و طاغوتیان و حمایت از محرومین؛ ج. ایجاد عدالت در سطح جامعه (سازمان مجاهدین انقلاب، ۱۳۵۹: ۱۵-۱۲).

۲-۴. نقد مذهبی‌های مخالف حکومت ولایی

در دوران انقلاب، اکثر فقیهان شیعه و بسیاری از مقلدین آن‌ها معتقد نبودند که فقها حق حکومت کردن در «دوران غیبت» را دارند، چراکه از دیدگاه فقه شیعه نمی‌توانیم حکومت مشروع را در غیاب امام معصوم تطویل بدهیم؛ مانند آیت‌الله حکیم، آیت‌الله خویی، آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله شریعتمداری (کدیور: ۱۳۹۵) که سازمان سعی می‌کند مبانی فکری این دسته و مقلدینشان را که نام «مذهبی‌های صادق ولی ناآگاه» بر آن‌ها نهاده بود را جداگانه نقد کند. سازمان در این جزوه ایدئولوژیک خود در نقد آن‌ها معتقد است که می‌بایست ولایت تکوینی امام را از وظایف حکومتی آن جدا کرد و از این لحاظ اصولاً نمی‌توانیم تمایزی میان پیامبران^(ص)، امامان^(ع) و فقها قائل شویم. سازمان در این باره تأکید دارد علما نه تنها می‌بایست حکومت غیرمشروع را تحریم نمایند، بلکه می‌بایست با کمک توده‌های مسلمان حق حکومتی خود را به اجرا بگذارند:

فقیهان مانند پیامبران و امامان وظیفه دارند به‌عنوان آگاه‌ترین افراد آشنا به مکتب از حق ولایت و حکومتی که بر مردم دارند سیستم حکومتی طاغوت را از هر جهت تحریم نموده و با آن به مبارزه برخیزند. بسیج مردم در جهت مبارزه با طاغوت و نفی ارزش‌های آن به عهده

کسانی است که حق رهبری و حکومت دارند (سازمان مجاهدین انقلاب، ۱۳۵۹: ۱۷-۱۶).

سازمان در همین رابطه دو ویژگی ولی فقیه را نام می‌برد که عبارت‌اند از: ۱. تحقق ارزش‌های عالی مکتب که سایر ارزش‌های اسلامی، مانند عدالت، تنها در این رابطه است که امکان تحقق پیدا می‌کند؛ ۲. ویژگی دیگر ولایت فقیه علم به قانون خداست. علم به قانون در مورد پیامبر (ص) و امام (ع) به صورت وحی و الهامات خاص غیبی و به دور از هرگونه خطا و اشتباه صورت می‌گیرد، درحالی که در مورد فقها علم به قانون از طریق کار و تلاش مستمر و پیگیر بر روی کتاب و سنت تحقق پیدا می‌کند. اجتهاد یعنی به کارگیری نهایت تلاش برای استنباط حکم خدا، با دلایل و ملاک‌های معتبر شرعی (سازمان مجاهدین انقلاب، ۱۳۵۹: ۲۳-۲۱).

سازمان در ادامه تئوریزه کردن حکومت فقها برای ایران پسانقلاب، سه چالش را از سوی جامعه مذهبی که قائل به ولایت سیاسی فقها نیست را مطرح کرده و تلاش وافر انجام می‌دهد که به صورت روشمند آن‌ها را پاسخ گوید. این سه نقد ساختاری و محتوایی عبارت‌اند از:

الف. حکومت تنها برای «امام زمان» است؛ ب. حکومت ولایی به دیکتاتوری تبدیل می‌شود؛ ج. با وجود ولایت فقیه رأی مردم نادیده گرفته خواهد شد.

از دید سازمان این نقدها از آن «مذهبی‌های صادق ولی ناآگاه» است که هنوز با اصول مذهب شیعه برای حکومت دوران غیبت به خوبی آشنا نشده‌اند. سازمان در نقد کسانی که معتقدند حکومت تنها از آن امام دوازدهم شیعیان است این طرح را مطرح می‌کند که این دیدگاه «به دنبال جدا کردن امر دینی از امر سیاست می‌باشد که در برخی علما نفوذ کرده و

قائل به این اند که فقها حق دخالت در امور حکومتی را ندارند.» اما از دید این گروه سیاسی، این شبهه سال‌ها قبل توسط آیت‌الله خمینی به اتکای روایات و اسناد فقهی پاسخ داده شده است (سازمان مجاهدین انقلاب، ۱۳۵۹: ۴۳-۳۹)؛ اما شاید بتوان دو ایراد دیگر را در این مهم خلاصه کرد که از آنجا که فقها از سوی شارع به عنوان وکیل ائمه شیعه منتصب شده‌اند و مردم در تعیین آن‌ها نقش نداشته‌اند «حکومت ولایی» در مظان دیکتاتوری قرار می‌گیرد. سازمان در نقد این انتقاد مهم بر این اصل تکیه می‌کند که حکومت با کسی است که قانون خدا آن را مشخص کرده است در نتیجه حکومت در چهارچوب «احکام اولیه» و «ثانویه» الهی عمل خواهد کرد و اگر ولی امر از حکومت الهی و قوانین آن سرپیچی کند خود به خود منزحل می‌شود. سازمان در این رابطه می‌نویسد:

اگر منظور از دیکتاتوری این است که فقیه نظر شخصی خود را بیان می‌کند باید بگوییم حکومت اسلامی حکومت قانون خداست و این قانون از حکمت بالغه خداوند است... و اگر فقیه از حکومت قانون خدا تخطی کند خود به خود عزل می‌شود. پس خطر دیکتاتوری وجود ندارد چون حکومت اسلامی حکومت قانون است و ولی فقیه یک مجری صادق قانون است و به مجرد عدول از ضوابط قانونی از ولایت ساقط می‌شود (سازمان مجاهدین انقلاب، ۱۳۵۹: ۳۵-۳۳).

سازمان در مورد جایگاه رأی مردم در نظام اسلامی معتقد است مردم به عنوان مولی علیهم نمی‌توانند شخص حاکم را چه پیامبر باشد چه امام و چه فقیه انتخاب کنند؛ چرا که انبیا را خدا انتخاب می‌نماید و ائمه را هم رسول اکرم (ص) از جانب خدا تعیین می‌کند و چهارچوب تعیین ولی فقیه حاکم هم از مذهب مشخص شده و هر کس آن ویژگی‌های را داشته باشد

به صورت قهری ولی مسلمین است و اطاعت از او بر مردم مسلمان واجب و ضروری است. بدین صورت «اصل رهبری و انتخاب آن با مردم نیست». البته این گونه نیست که سازمان در رابطه با عدم مشروعیت رأی مردم فقط نظریه پردازی کرده باشد، بلکه اعضای آن به صورتی عینی حداقل در سه مورد به این مهم اشاره کرده‌اند:

اولین مورد در چرایی مشروعیت دولت مهندس بازرگان است؛ دومین مورد در نقد اصل حاکمیت مردم که در بیانیه‌های مختلف سازمان از جمله در بیانیه‌ای که در نقد پیش‌نویس دولت موقت که مبتنی بر اصول دموکراسی و آزادی بود؛ سوم، جناح‌های مختلف سازمان در نامه‌هایی که برای آیت‌الله خمینی می‌نوشتند بر این مهم تأکید کرده‌اند.

۳-۴. دیدگاه مشترک جناح‌های سازمان بر اصل ولایت سیاسی فقیه

یکی از مهم‌ترین اختلافات درونی سازمان بر سر چگونگی دخالت نماینده آیت‌الله خمینی در سازمان و میزان مشروع دخالت او در مصوبات و اقدامات این گروه سیاسی-نظامی بود؛ به همین دلیل هر دو طیف این گروه، مواضع خود را در این زمینه به مناسبت‌های مختلف ابراز داشته‌اند که مهم‌ترین آن نامه به شخص رهبر انقلاب است. «جناح راست» سازمان که پیرو آیت‌الله راستی کاشانی بود در نامه خود به صراحت بر اصل ولایت سیاسی فقیه تأکید داشت تا بدان حد که نماینده آیت‌الله خمینی اختیار کلیت سازمان را دارا باشد و جناح مخالف خود را کسانی می‌دانست که قائل به ولایت فقیه در عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی نیستند. در نامه این طیف آماده است:

ما معتقدیم که تمامی اعمال فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی انسان زیر پوشش احکام الله قرار می‌گیرد و حکم شرعی آن‌ها باید توسط فقهای

جامع‌الشرایط استنباط گردد. ما در عین اعتقاد بر سعادت بخش بودن همه احکام شرعی معتقدیم که همه آنها باید در سایه رهبری و ولایت فقیه پیاده و اجرا شود. لذا جهت برخورداری همه اعمال از پشتوانه و حجت شرعی، دخالت و نظارت ولی فقیه یا نماینده ایشان را در سازمان ضروری می‌دانیم. متأسفانه برخی از برادران ما به این شمول قائل نبوده و عرصه مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی را جولانگاه «عقل خودمحور» دانسته و به اظهارنظر و عمل به رأی غیر فقهی و برخواسته از اندیشه خود هستند. آنها داعیه تخصص در تشکیلات و اجتهاد و صاحب‌نظری در مسائل سیاسی اقتصادی را دارند (سعیدی، ۱۳۸۵: ۱۷۶-۱۷۵).

طیف مخالف که معروف به «جناح چپ» سازمان است هم با تمام اختلافاتی که با جناح راست داشتند معتقد بودند می‌بایست در تمام حوزه‌ها رأی و نظر ولی فقیه زمان را به اجرا بگذارند و اصولاً بر این مهم تأکید می‌کردند که رهبر اصلی سازمان شخص آیت‌الله خمینی است. آنها در نامه خود آورده‌اند:

ما معتقدیم تنها کانال شناخت اسلام اصیل اجتهاد و فقاہت است که فقهای راستین در طول تاریخ به ما ارائه داده‌اند... در ادامه ولایت الله، رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در عصر غیبت ولی فقیه عهده‌دار امور مسلمین است که حدود ولایت وی، حدود ولایت خداست. لازم به توضیح نیست که امام خمینی را ما نه تنها ولی فقیه و مرجع تقلید خویش که اسوه و مراد خود می‌دانیم و اجرای فتاوا، احکام و پیروی از نظرات و

توصیه‌های ایشان را بر خود واجب و لازم می‌دانیم. ما رهبر اصلی سازمان را مقام ولایت فقیه می‌دانیم (سعیدی، ۱۳۸۵: ۱۷۷).

محسن آرمین (عضو سازمان از شاخه توحیدی صف) در مورد مشروعیت الهی فقیه معتقد است از آنجا که ما در اوایل انقلاب دچار فقر تئوریک بودیم به تبعات احتمالی نوع مشروعیت ولی فقیه آگاه نبودیم. او می‌گوید:

بحث‌هایی مثل اینکه ولایت فقیه مشروعیتش الهی است یا مردمی برای ما در آن زمان مطرح نبود و موضوعیت نداشت. اگر از ما می‌پرسیدند امام خمینی می‌تواند با زور بر مردم حکومت کند ما قطعاً اگر هم موافق خمینی بودیم مخالفت می‌کردیم، اما اگر کسی از ما می‌پرسید مشروعیت حکومت و ولی فقیه از کجاست شاید ما می‌گفتیم مشروعیت ولی فقیه الهی است نه مردمی؛ اما به تبعات چنین دیدگاهی واقف نبودیم که چنین دیدگاهی به حکومت دموکراتیک نمی‌رسد. چون دقت‌اندیشی نداشتیم و دچار فقر تئوریک بودیم (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۴۱-۱۴۰).

۴-۴. مشروعیت ارکان نظام از دید سازمان

مورد مهم و قابل ذکر بعدی در مورد نوع مشروعیت حکومت از دیدگاه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در رابطه با مکانیسم مشروعیت دولت موقت مهندس بازرگان است که به صراحت مشروعیت آن دولت را به علت منصوب بودن از شخص ولی فقیه می‌دانند و به همین دلیل احکام آن را واجب‌الاطاعه برمی‌شمردند. سازمان در این زمینه در پاسخ به چالشی که با وجود دولت مستقر و شخص آیت‌الله خمینی «حاکمیت دوگانه» به وجود می‌آید این نوع

تفسیر را از عدم شناخت کامل ابعاد حاکمیت خداوند می‌داند، درحالی که از نگاه این گروه سیاسی «درجهان‌بینی توحیدی هر حرکتی اعم از فردی و اجتماعی از وحی الهام می‌گیرد و در چهارچوب قوانین خدا صورت می‌گیرد و دولت در نظام اسلامی باید در چهارچوب آن حرکت کند». سازمان در این زمینه می‌نویسد:

ولایت‌فقیه نه تنها در مقابل و در عرض حاکمیت دولت نیست، بلکه آنچه به دولت و احکام و مقررات دولتی مشروعیت می‌بخشد نمایندگی و تصدیق و کالتش از جانب ولی فقیه است. فرضاً اگر ملت ما به دولت بازرگان اعتماد می‌کند و او را می‌پذیرد نه به دلیل شخصیت و موقعیت شخص ایشان است، بلکه تأیید امام پشتوانه عملکرد اوست. اگر اجازه فقیه که در حال حاضر امام است پشتوانه مقررات دولتی نباشد این مقررات هیچ ضمانت شرعی ایجاد نمی‌کند. پس اصل ولایت فقیه حکم می‌کند که فقیه جامع‌الشرایط بر دولت و کلیه احکام و مقرراتش حاکمیت و نظارت داشته باشد، لیکن چون در امور اجتماعی و سیاسی، فقیه باید جهت انجام مسئولیت‌های مختلف افراد موردنظر را به‌عنوان نماینده خویش در ترجمان‌های مختلف نظام قرار دهد، در چنین شرایط حکم نماینده فقیه حکم خود فقیه و واجب‌الاطاعه است؛ و اگر کسی آن را اطاعت نکند همچون اطاعت نکردن از خداست (سازمان مجاهدین انقلاب، ۱۳۵۹: ۴۳-۳۹).

هدف از آوردن مطالب نسبتاً طولانی که نگاه هر دو جناح را به جایگاه مطلق ولی فقیه نشان می‌دهد حاکی از این مهم است که درون سازمان در مورد نوع مشروعیت تمام الهی

«ولی امر» هیچ‌گونه تفاوتی وجود ندارد. از دید همه اعضای سازمان کلیه امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی تحت رهبری فقیه جامع‌الشرایط است و همه ارکان حکومت اسلامی از جمله دولت و مجلس به‌عنوان کارگزار ولی فقیه شناخته‌شده و مشروعیت آن‌ها صرفاً به این دلیل است که فقیه حاکم به آن‌ها اجازه فعالیت داده است. در این نوع حکومت مردم‌نقشی در تعیین حاکم اسلامی ندارند؛ چرا که آن‌ها [غیرمستقیم] از جانب خدا منصوب شده‌اند. در چنین حکومتی ولایت با عقد و قرارداد بین مردم و رهبر منعقد نمی‌شود، بلکه نصب فقها به ولایت به‌صورت یک‌جانبه و از بالا صورت پذیرفته است. در چنین دیدگاهی حتی مردم به‌عنوان مولی علیهم نمی‌توانند فقیه متخلف را از ولایت عزل کنند؛ زیرا حکومت و ولایت را مردم به او نداده‌اند تا بتوانند از او بگیرند. مردم در این دیدگاه «مولی علیهم» می‌باشند و رابطه آن‌ها با ولی از جنس تعبد است و دلایل آن هم احادیثی مانند «مقبوله عمر بن حنظله» و یا «مشهوره ابن خدیجه» می‌باشد (صالحی نجف آبادی، ۱۳۶۲: ۵۷-۵۰). سازمان معتقد است در اسلام به‌جای انتخاب حاکم توسط مردم مبحث «بیعت» وجود دارد و اگر مردم به هر دلیلی از جمله «شرایط خاص اجتماعی و سیاسی» نتوانند رهبران راستین خود را بشناسند ولایت و رهبری از فقیه سلب نمی‌شود (سازمان مجاهدین انقلاب، ۱۳۵۹: ۴۱-۳۹).

از دید سازمان حکومت اسلامی در دوران غیبت از آن فقیه جامع‌الشرایط است و اصولاً حکومت ولایی نوع مشروعیتش از بالا به پایین است و نه برعکس. به همین دلیل در پیش‌نویسی که این گروه برای قانون اساسی حکومت انقلابی ارائه داده است پیشنهاد می‌دهد:

در جمهوری اسلامی حق حاکمیت مطلق و قانون‌گذاری با خداست و حق ولایت و سرپرستی جامعه براساس فرمان خدا به فقهای راستین و

علماء امت واگذار شده است. در جمهوری اسلامی ولایت از بالا به پایین است و این خود از آنارشیسم و هرج و مرج در اداره نظام جلوگیری می کند (سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بیانیه شماره ۱۴).

البته هاشم آغاچری عضو سازمان مجاهدین انقلاب معتقد است دلیل اصلی که ما از آیت الله خمینی دفاع می کردیم نه مباحثی مانند مشروعیت الهی یا مردمی ولی فقیه، بلکه این مهم بود که ولی فقیه هم مانند انبیا و ائمه می بایست مطیع امر اسلام باشد و عدالت را اجرا کند و در مقابل ظالمین بایستد. ایشان با اشاره به کتاب **ولایت فقیه** استمرار حرکت انبیا اظهار می دارد:

بحث در این کتاب این است که حرکت ولی فقیه در دوران غیبت ادامه راه انبیاست، یعنی اینکه انبیا آمده اند برای ایجاد عدالت، مقابله با ظلم و ستم، حمایت از محرومین و... ولی فقیه در دوران غیبت هم همین اهداف را می خواهد دنبال کند. امام خمینی برای ما یک نماد بود چون می گفت می خواهد جلوی استعمارگران و امپریالیسم بایستد، اسلام را پیاده کند و استقلال کشور را برگرداند و می خواهد از محرومان جامعه حمایت کند و ما هم به همین دلایل از او حمایت می کردیم (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۴۰).

۴-۵. اشتراکات دیدگاه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با نظریه ولایت انتصابی عامه فقیهان

۱. نوع حکومت در دوران غیبت از سوی شارع مشخص شده است، در نتیجه اصل حکومت اسلامی حکم الهی است نه عقد؛

۲. فقیهان مسئولیت حکومت را از سوی شارع به عنوان نوابان امامان معصوم شیعه دارا

هستند؛

۳. حکومت و انتخاب رهبری یا همان ولایت سیاسی فقیه با مردم نیست و مشروعیت

حکومت الهی است نه مردمی؛

۴. همه ارکان حکومت فقیه در زمان غیبت مشروعیت خود را از اوامر ولی فقیه می گیرند؛

۵. اگر مردم به هر دلیلی نتوانستند ولی فقیه را کشف کنند، ولایت و رهبری از او سلب

نمی شود.

۵. دیدگاه مجاهدین انقلاب اسلامی در مورد دموکراسی و اصولش

طبیعتاً دیدگاه قانونین به حکومت ولایی انتصابی فقها نمی تواند اصل حاکمیت مردم را بپذیرد

و برای رأی شهروندان مشروعیتی قائل باشد (کدیور، ۱۳۸۰: ۲۰۹-۲۰۶)؛ اما سازمان فقط

به صورت تئوریک به تئوریزه کردن «حکومت ولایی» بسنده نکرده و به صراحت اصل

حکومت دموکراتیک و اصول آن مانند اصل تکثر و انتخابات آزاد را زیر سؤال می برد. در

تابستان ۱۳۵۸ زمانی که اسلام گرایان به رهبری آیت الله خمینی موفق شدند «مجلس خبرگان

قانون اساسی» را جایگزین «مجلس مؤسسان» کنند، سازمان مجاهدین انقلاب سعی کرد

اصول دموکراتیک پیش نویس قانون اساسی را که در آن «اصل ولایت فقیه» پیش بینی نشده

بود را پیشنهاد دهد و «اصل حاکمیت ملی» در پیش نویس آمده را نقد کند. در این پیش نویس

نه تنها حاکمیت ملت در بندهای مختلف مانند اصل ۱۵ تا ۱۹ آمده بود، بلکه شورای نگهبان

قانون اساسی پیش بینی نشده بود و اصولاً رسیدگی به مصوبات مجلس از حیث قانونی و

شرعی حالت قضایی داشت و نه سیاسی (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۱۲۹-۱۲۸). در اصل ۱۵، حق

حاکمیت ملی به رسمیت شناخته شده و در اصل ۱۶ نیز، قوای ناشی از این اصل تنها قوه مقننه، قضائیه و مجریه است. در اصل ۱۷ نه تنها «رفراندوم» پیش بینی شده، بلکه مصوبات مجلس بعد از توشیح ریاست جمهوری برای همگان الزام آور بود؛ اما سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که خود را ثوریزه کننده حکومت اسلامی می دانست، سعی بلیغی کرد که آنتی تز این پیش نویس را ارائه بدهد. در مقدمه این پیش نویس تأکید شده است اصول آن برای جوامعی مناسب است که از دارا بودن یک زیربنای «اصیل» و «همه جانبه» محروم هستند. از دید این گروه شبه نظامی، این قانون پیشنهاد شده، بیانگر اراده واقعی و حقیقی ملت مسلمان ایران نیست؛ چرا که مواد قانونی آن مبتنی بر یک «سیستم قوانین غربی» است که نوعی «جمهوری غربی» را با گرایش های اسلامی ترویج می کند. سازمان این پیش نویس را حاصل جماعتی روشنفکر می داند که هنوز تاریخ سازی «مکتب انسان ساز» اسلام را باور ندارند. سپس در نقد پیش نویس به صراحت معتقد است که تنها حکومت مشروع در دوران غیبت حکومتی است که مبتنی بر ولایت و زعامت فقیه جامع الشرایط باشد که در این قانون به آن اشاره ای نشده است؛ اما نکته کلیدی در مقدمه این پیش نویس، ابطال مبادی تصویری حکومت دموکراتیک برای ایران بعد از انقلاب است که سازمان در این رابطه صریحاً اظهار می دارد:

حکومت اکثریت، مربوط به دوران تشمت بر افکار و عقاید است و لذا داروی درد مللی است که از نوعی مکتب و ایدئولوژی منسجم و مسئولیت آفرین که اراده ملت به آن استناد گردد، برخوردار نیستند؛ حال آنکه ملت ما به یمن پیروی از اسلام راستین دارای مکتبی است که علاوه بر آنکه یگانه عامل پیروزی او در انقلاب عظیمش بود، از قوانین

و حدود و حقوقی برخوردار است که از پس پاسخ‌گویی به تمامی مشکلات و نیازهایش برخوردار آمد (سعیدی، ۱۳۸۵: ۲۵۸).

همین نوع نگاه به دموکراسی و حاکمیت مردم بود که سازمان را به سمت نوعی ایدئولوژی تمامیت‌خواهانه برد که در آن نه تنها لزومی به انتخابات آزاد وجود داشت، بلکه اصولاً هیچ فکر و جریان سیاسی، جز همانی که سازمان و حامیان او می‌پسندیدند، نمی‌توانست در عرصه عمومی (مانند انتخابات ریاست جمهوری یا ترکیب شورای انقلاب) وجود خارجی داشته باشد. هاشم آغاچری در آن سال‌ها، در مورد نگاه سازمان به دموکراسی معتقد است که اکثریت سازمان در زمان انقلاب حامی یک نوع «دموکراسی خلقی» و انقلابی بودند و اصولاً از آنجا که اصل را مکتب اسلام می‌دانستند، دموکراسی و حاکمیت مردم برایشان در اولویت قرار نداشت. ایشان وقتی که در مقابل این پرسش قرار می‌گیرد که موضع سازمان در مورد دموکراسی چه بود، می‌گوید:

من می‌خواهم آن دوران را واقع‌بینانه به یاد بیاورم. واقعیت آن است که دموکراسی برای ما اولویت نداشت، نگاه ما یک نگاه انقلابی و خلقی بود. ما این گونه نگاه می‌کردیم که انقلاب یک رهبر دارد و پشت این رهبر یک خلق مسلمان است. این خلق باید به کمک این رهبر مبارزه کند و به تحقق ارزش‌ها فکر کند (جغفری، ۱۳۸۹: ۱۶۱).

آغاچری دلیل اصلی مخالفت با دموکراسی و اصول آن را این می‌دانست که در آن زمان حکومت دموکراتیک با سرمایه‌داری مساوی شده بود و اکثریت سازمان تحت تأثیر نقدهای علی شریعتی بر غرب و باورهای آزادی‌خواهان بودند که چگونه تبلیغات و سرمایه مالی مردم را تعمیق می‌کند. ایشان می‌گوید:

اصولاً وقتی در آن موقع صحبت از دموکراسی می‌شد، دموکراسی سرمایه‌داری و بورژوازی به نظرمان می‌آمد... اصولاً در ادبیات چپ ایران از جمله در ادبیات ما، دموکراسی مساوی بود با سرمایه‌داری و لیبرالیسم. در نتیجه برای ما، ایدئولوژی و مکتب اسلام فراتر از دموکراسی بود. ما برای مکتب اسلام مبارزه می‌کردیم نه برای دموکراسی... جناح چپ [اکثریت سازمان] تحت تأثیر نگاه دکتر شریعتی و آن بحثشان در مورد «دموکراسی رأس‌ها» بود. ما در عالم واقع با دموکراسی برخورد کرده بودیم که مساوی شده با سرمایه‌داری. شریعتی می‌گفت در کشورهای جهان سوم دموکراسی قلابی است و افراد از قبل انتخاب شده‌اند و رأی مردم حاکم نیست... اما در کشورهای غربی سرمایه‌داری تقلب نمی‌کند، اما رأی را که می‌خواهد از طریق تبلیغات به سر مردم می‌ریزد. بعد این مردم ظاهراً با اختیار خودشان رأی می‌دهند و مثلاً آن کسی را که دوست دارند انتخاب می‌کنند، در صورتی که واقعاً این‌گونه نیست (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۶۳-۱۶۲).

همین نگاه منفی به حکومت دموکراتیک بود که منجر می‌شد سازمان مجاهدین هرگونه مرام و منش دموکراتیک را مورد نقد قرار بدهد؛ به همین دلیل نه تنها ترکیب «پلیارشی» گونه شورای انقلاب، که هم از اسلام‌گرایان و هم از لیبرال‌ها در آن حضور داشتند را مورد نقد قرار می‌داد، بلکه خواهان حذف همه غیر «خط امامی»‌ها، مانند جبهه ملی، نهضت آزادی و ... از عرصه عمومی بود، چراکه آن‌ها را وابسته به شرق و غرب می‌دانست. در ادامه به چند نمونه از این مواضع خواهیم پرداخت.

۱-۵. نفی تکثر در شورای انقلاب

«شورای انقلاب» از بدو تشکیل، یعنی آبان ۵۷ تا آبان ۵۸، چند بار با حضور نمایندگان جریان‌های مختلف تشکیل شد؛ اما بعد از اشغال سفارت آمریکا توسط «دانشجویان پیرو خط امام» و استعفای دولت موقت، ادغام کاملی بین دولت و شورای انقلاب به وجود آمد. ترکیب این شورا به صورتی بود که هم از اسلام‌گرایان و از لیبرال‌ها به استثنای چپ‌ها در آن حضور داشتند که عبارت بودند از: بهشتی، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، موسوی اردبیلی، سید علی خامنه‌ای، باهنر، بنی‌صدر، شیانی، قطب‌زاده، سبحانی، رضا صدر، کتیرائی و مهندس بازرگان (سائلی کرده، ۱۳۷۸: ۸۰-۴۵). سازمان مجاهدین جزء اولین گروه‌های سیاسی بود که چنین ترکیبی را مورد نقد جدی و ساختاری قرار داد. مهم‌ترین دلیل این مهم را مخالفت بعضی از آن‌ها با اصل ولایت‌فقیه و اینکه عضوی از جریان «خط امام» نیستند می‌دانست. سازمان در نفی تکثر در «شورای انقلاب» در بیانیه‌ای می‌آورد:

پس از استعفای دولت [بازرگان] و واگذاری امور از طرف امام به شورای انقلاب، امید می‌رفت که برادران با استفاده از تجربیات چندین ماهه شکست و ناکامی از عدم انسجام و هماهنگی به ایجاد شورای جدید بپردازند... [که] تنها متشکل از افراد مؤمن به رهبری امام براساس اصل ولایت‌فقیه عمل کنند... متأسفانه ترکیب خطی شورای انقلاب به دلایلی مانند اکثریت ضعیفی از پیروان خط امام، وجود کسانی که تصمیم‌گیری شان از دل مکتبشان بیرون نمی‌آید، وجود عناصر وابسته به جناح‌های غیر

خط امام که همگی نه تنها مخالف ولایت فقیه هستند بلکه روشنفکر و ضد روحانی هم می‌باشند می‌تواند منجر به تضعیف خط امامی‌ها شود (سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بیانیه شماره ۳۲).

۲-۵. ویژگی‌های خط امام

سازمان، پیروی از خط ولایت فقیه را ویژگی اصلی خط امامی‌ها می‌داند؛ چراکه خط ولایت فقیه همان امتداد «انقلابات انبیا» و «نهضت ائمه» است. در مورد خصوصیات و ویژگی آن هم اعضای سازمان پنج ویژگی را برمی‌شمارند که همه خط امامی‌ها از آن برخوردارند که عبارت است از:

۱. مکتبی بودن: به معنای استخراج کلیه دستورالعمل‌های کلی و جزئی زندگی فردی و اجتماعی از درون تعالیم اسلامی و عمل در چهارچوب اسلام به عنوان تنها مکتب جامع و مانع؛
۲. سازش‌ناپذیری و قاطعیت: سازش‌ناپذیری و مقاومت در مقابل باطل تا سر حد شهادت؛
۳. مبارزه در تمامی جبهه‌ها علیه باطل: خط امام بنا به همان خصوصیت مکتبی بودنش، مبارزه را منحصر به یک جناح خاص از باطل نمی‌داند، بی‌مناسبت نیست که امام در اوج مبارزاتش با شاه (چهره پر قدرت امپریالیسم غربی و در رأس آن آمریکا) با صراحت می‌گوید: با کمونیست‌ها حتی در سرنگونی رژیم همکاری نخواهیم کرد.^۱

1. <https://ensafnews.com/270743/%D8%A8%D8%A7-%D9%85%D8%A7%D8%B1%DA%A9%D8%B3%DB%8C%D8%B3%D8%AA%E2%80%8C%D9%87%D8%A7%D8%8C-%D8%AD%D8%AA%DB%8C->

۴. استقلال؛ آزادی: به گفته امام شرق باید خویشتن را بیابد و بی تکیه بر غرب با بنیادهایی نو، ویرانه‌های ناشی از هجوم غرب را دوباره آباد سازد. این شعار همیشه خط امام است؛ امام می‌گوید: «غرب را فراموش کنید. من فکر می‌کردم که اگر ما بتوانیم یک دیواری مثل دیوار چین بین شرق و غرب بکشیم، بین ممالک اسلامی و چه بکشیم، دیوار زمینی و هوایی که مملکت ما از دست آنها نجات پیدا کند» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۰: ۳۵۹).

۵. تسلیم و اطاعت: تسلیم در مقابل قدرت بی‌چون و چرای خدا و اطاعت از فرمان وی از ویژگی‌های مشخص این خط است... امام خود نیز مطیع فرمان خداست و امت اطاعت از امام را اطاعت از خدا می‌داند (روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸/۱۰/۱۸).

۳-۵. معرفی مخالفین خط امام

سازمان به صورت مصداقی اسم جریان‌های غیر خط امامی را در بیانیه اولین سالگرد مجلس شورای ملی می‌آورد و علناً خواستار حذف آن‌ها می‌شود و سپس در تحلیل خود از دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی خواهان سرکوب قاطعانه آن‌ها است. در بیانیه سالگرد تشکیل مجلس، سازمان ضمن دعوت از همه اسلام‌گرایان به وحدت (که منجر به «رستاخیز عظیم» خواهد شد و آینده انقلاب را بیمه خواهد کرد) به معرفی «غیر خط امامی» می‌پردازد و دلیل مخالفت خود را با آن‌ها به صورت مختصر توضیح می‌دهد که عبارت‌اند از:

.....
[%D8%A8%D8%B1%D8%A7%DB%8C-](#)
[%D8%B3%D8%B1%D9%86%DA%AF%D9%88%D9%86%DB%8C-](#)
[%D8%B4%D8%A7%D9%87/1403/10/12](#) باز یابی در ۱۴۰۳/۱۰/۱۲

الف. جبهه ملی؛ جبهه ملی که با سکوت و سازش با شاه و گرایش به غرب در طول موجودیت خود در جریان انقلاب اسلامی تا حد ممکن کارشکنی کرده است. ب. نهضت آزادی؛ که مهم‌ترین ویژگی‌های سیاست گام به گام، ارتباط با غرب و تأکید بر قانون اساسی زمان پهلوی است. ج. مجاهدین خلق؛ این گروه با وجود آنکه در خط شرق است در ائتلاف با غرب و گروه‌هایی چون جبهه ملی و نهضت آزادی ... حضور به هم رسانده است؛ و درنهایت انقلابیون نهضت آزادی و دست‌اندرکاران روزنامه انقلاب اسلامی که جریانی ضد روحانی، ضد خط امام و ضد ولایت‌فقیه هستند (سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بیانیه شماره ۶۹).

اسلام‌گرایان از جمله سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی سعی کردند نظام جمهوری به گونه‌ای تئوریزه کنند که اصل را بر مشارکت مردم قرار دهند نه تکثر گروه‌ها و جریان‌های سیاسی. در این زمینه، سازمان در بیانیه ۱۴ خود جمهوریت نظام را ناشی از اسلامیت آن می‌داند و معتقد است اصولاً انقلاب اسلامی از طریق رفراندوم به وجود نیامده که از طریق رفراندوم از میان رود. سازمان در تفسیری غیردموکراتیک از جمهوری اسلامی معتقد است: این نظام جمهوری اسلامی نام گرفت، از آن رو که اسلام یگانه عامل وحدت تمامی اقشار ملت، برانگیزاننده او علیه نظام فاسد حاکم و امپریالیسم وحشی غرب و به پیروزی رساننده‌اش در این انقلاب مقدس بوده و جمهوری از این روست که خواست و اراده و تلاش اکثریت غریب به اتفاق تمامی ملت مسلمان ایران و خون صدها هزار شهید مسلمان

پشتوانه تحقق آن است... و در ادامه همین مطالب سازمان در جمله‌ای معنادار که نیاز به هیچ‌گونه تفسیری ندارد می‌گوید: «درست از همین روست که این نظام با رفراندوم و رأی‌گیری تغییر نخواهد یافت چه، با رفراندوم به وجود نیامده است که با آن از میان برود» (سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بیانیه شماره ۱۴).

در این زمینه که چرا سازمان خواهان حذف همه گروه‌های سیاسی از جمله لیبرال‌ها و نهضت آزادی بود، هاشم آغاچری به مواردی مانند عدم تساهل و عدم اعتقاد به جوانب راهکارهای دموکراتیک و بازی با حاصل جمع صفر در عرصه سیاسی ایران در دهه ۶۰ اشاره می‌کند و می‌گوید:

ما با حذف آن‌ها [گروه‌های رقیبان] مخالفت نکردیم چون این گروه‌ها مخالف ما بودند، از لحاظ فکری مخالف ما بودند و ما هم با حذف آن‌ها مخالفت نکردیم. اصولاً در ایران ما تا خودمان تبدیل به اقلیت نشویم، اقلیت را درک نمی‌کنیم تا رد صلاحیت نشده بودیم نمی‌فهمیدیم رد صلاحیت شدن یعنی چه، به‌خصوص اینکه مخالفین ما رد صلاحیت شده بودند. ما تا زندانی نشده بودیم نمی‌فهمیدیم زندانی شدن و کردن یعنی چه؟ وقتی این اتفاقات برای مخالفین ما می‌افتاد ما اصلاً احساس نمی‌کردیم که اتفاق خاص و ناگواری افتاده. به‌خصوص اینکه آن زمان کشور مشکلات زیادی داشت. جنگ بود، ترور بود و... (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۷۸).

نتیجه‌گیری

پرسش اصلی در این پژوهش نوع حکومت مطلوب و مورد قبول سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی برای ایران پساانقلاب است. فرضیه‌ای که ارائه دادیم این مهم بود که سازمان تحت تأثیر اندیشه‌های آیت‌الله خمینی قائل به نظریه «ولایت انتصابی عامه فقیهان» و «دموکراسی خلقی» است. سازمان برای تثویز کردن حکومت فقهی رهبر انقلاب اسلامی نه تنها کتابی با همین عنوان منتشر می‌کند که تمام لوازم حکومت فقیه در آن مشاهده می‌شود و سعی دارد به تمام پرسش‌ها و چالش‌های مخالفین این نظریه از دیدگاه فقهی - سیاسی پاسخ دهد، بلکه با ارائه پیش‌نویس قانون اساسی به نقد قانون اساس دموکراتیک و سکولار «دولت موقت» می‌پردازد و تلاش می‌کند اصل ولایت سیاسی فقیه را جانشین حاکمیت شهروندان قرار دهد. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در همین راستا، مخالف حضور لیبرال‌ها و آزادی‌خواهان در عرصه سیاست می‌شود و در بیانیه‌های مختلف خواهان برخورد قهری با جناح غیر «خط امام» مانند جبهه ملی، نهضت آزادی و سازمان مجاهدین خلق می‌شود؛ چرا که آنها را ضدولایت فقیه، عدم اعتقاد به جامعیت دین اسلام، روشنفکر، ضد روحانی و وابسته به ابرقدرت‌ها مانند آمریکا و شوروی می‌داند. هرچند در این پژوهش مجال این نبود که به چرایی جدایی اکثریت سازمان در سال ۶۱ به صورت مبسوط پرداخته شود؛ اما نکته مهم این است که اختلافاتی که منجر به جدایی جناح چپ سازمان شد نه به علت دیدگاه‌های متفاوت در زمینه دموکراسی و آزادی یا آنچه که هانا آرنت چگونگی حضور در عرصه عمل می‌داند، بلکه ریشه آن را می‌توان «مسئله اجتماعی» و نگاه‌های متفاوت در مورد اختیارات دولت

اسلامی در باب میزان مشروع مداخله در عرصه اقتصادی دانست؛ که همین امر در سال‌های بعد هم موجب جدا شدن گروهی از روحانیون از جامعه روحانیت شد که در نهایت شکافی پرنشدنی میان اسلام‌گرایان حامی آیت‌الله خمینی را رقم زد.

منابع

۱. امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۸۹)، صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی)، تهران: مؤسسه تنظیم نشر و آثار امام خمینی، چاپ پنجم.
۲. _____ . (۱۳۹۴)، ولایت فقیه؛ حکومت اسلامی، تهران: موسسه عروج، چاپ بیست و نهم.
۳. بشیریه، حسین. (۱۳۸۴)، آموزش دانش سیاسی، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ چهارم.
۴. جعفری، حمید. (۱۳۸۹)، پایان‌نامه تغییر مواضع سیاسی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۵. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۶۸)، پیرامون وحی و رهبری، تهران: انتشارات زهرا، چاپ دوم.
۶. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی. (۱۳۵۹)، ولایت فقیه استمرار حرکت انبیا، تهران: ناشر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، چاپ سوم.
۷. سائلی کرده، علی. (۱۳۷۸)، شورای انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۸. سعیدی، مهدی، (۱۳۸۵)، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۹. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله. (۱۳۷۸)، ولایت فقیه حکومت صالحان، تهران: انتشارات امید فردا، چاپ دوم.

۱۰. کاتوزیان، امیر ناصر. (۱۳۸۲)، «گذری بر تدوین پیش‌نویس قانون اساسی»، فصلنامه حقوق اساسی، شماره یک، صص ۱۱۵-۱۳۷
۱۱. کدیور، محسن. (۱۳۹۵)، «آقای خویی و ولایت مطلقه فقیه» برگرفته از سایت محسن کدیور: www.Kadivar.com
۱۲. _____ . (۱۳۸۰)، حکومت ولایی، تهران: نشر نی، چاپ چهارم.
۱۳. _____ . (۱۳۸۳)، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران: نشر نی، چاپ ششم.
۱۴. مطهری، مرتضی. (۱۳۶۸)، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران: ناشر صدرا، چاپ هجدهم.

نشریات

۱۵. روزنامه انقلاب اسلامی

16. <https://ensafnews.com>